



شما در حال مطالعه نسخه آنلاین یکی از مقالات «زبان مستر» هستید. لطفاً توجه داشته باشید که در این نسخه، برخی امکانات تعاملی مانند پخش صوت، ویدیو و تمرین‌های هوش مصنوعی در دسترس نیستند. برای مشاهده نسخه کامل و آنلاین مقاله، همراه با امکانات آموزشی و تجربه کاربری بهتر، [اینجا کلیک کنید](#).

اصطلاحات مربوط به مشکلات در انگلیسی + مثال و ترجمه

ارسال شده توسط مصطفی ساهری | مقالات زبان انگلیسی، اصطلاحات انگلیسی | ۱۴۰۵/۰۳/۱۶ | ۱۵.۶۵k بازدید



وقتی می‌خواهیم درباره مشکل، دردسر، نگرانی یا چالش به انگلیسی صحبت کنیم، فقط دانستن کلمه **problem** کافی نیست. در **آموزش زبان انگلیسی** برای موقعیت‌های مختلف از کلماتی مثل **issue, trouble, difficulty, concern** و اصطلاحات طبیعی زیادی استفاده می‌شود. در این مقاله، مهم‌ترین اصطلاحات مربوط به مشکلات در انگلیسی را همراه با مثال‌های واقعی و ترجمه فارسی یاد می‌گیریم تا بتوانید طبیعی‌تر و دقیق‌تر صحبت کنید.

موضوعات این مقاله

- ۱ مشکلات به انگلیسی چی می‌شود؟
- ۲ کالوکیشن‌های مهم با **problem**
- ۳ اصطلاحات رایج انگلیسی برای صحبت درباره مشکلات
- ۴ اصطلاحات انگلیسی برای دردسر افتادن
- ۵ اصطلاحات انگلیسی برای بدتر شدن اوضاع
- ۶ اصطلاحات انگلیسی برای حل کردن مشکل
- ۷ جملات کاربردی درباره مشکلات در انگلیسی
- ۸ جمع‌بندی
- ۹ سوالات متداول

مشکلات به انگلیسی چی می‌شود؟

رایج‌ترین معادل «مشکل» در انگلیسی **problem** است. اما در مکالمه واقعی، همیشه نمی‌توانیم برای هر نوع مشکل از همین یک کلمه استفاده کنیم. گاهی بهتر است از کلماتی مثل **issue, trouble, difficulty, concern** یا **challenge** استفاده کنیم. مثلاً:

I have a **problem** with my laptop.

من با لپ‌تاپم مشکل دارم.

There's an **issue** with your payment.

مشکلی در پرداخت شما وجود دارد.

I'm **having trouble** sleeping these days.

این روزها برای خوابیدن مشکل دارم.

We're facing a **serious challenge**.

ما با یک چالش جدی روبه‌رو هستیم.

پس اگر می‌خواهید درباره مشکلات به انگلیسی طبیعی‌تر صحبت کنید، بهتر است فقط به کلمه **problem** محدود نشوید.

تفاوت concern و problem, issue, trouble, difficulty

کلمات زیر همه به نوعی به «مشکل» مربوط هستند، اما کاربردشان دقیقا یکی نیست.

Problem

مشکل – برای مشکل عمومی استفاده می‌شود؛ هم در مکالمه روزمره، هم در موقعیت‌های رسمی.

The main **problem** is the lack of time.

مشکل اصلی کمبود زمان است.

Issue

معمولا کمی رسمی‌تر از **problem** است و برای مسئله، ایراد یا موضوعی که نیاز به بررسی دارد استفاده می‌شود.

We need to discuss this **issue** in the meeting.

باید این مسئله را در جلسه بررسی کنیم.

Trouble

دردسر، گرفتاری یا سختی – رایج در مکالمه

I'm having **trouble** with this app.

با این اپلیکیشن مشکل دارم.

Difficulty

دشواری یا سختی در انجام کاری

Many students have **difficulty** understanding native speakers.

بسیاری از زبان آموزان در فهمیدن صحبت نیتیوها مشکل دارند.

Concern

نگرانی، دغدغه یا مسئله‌ای که برای کسی مهم است

My biggest **concern** is the cost.

بزرگ‌ترین نگرانی من هزینه است.

کالوکیشن‌های مهم با **problem**

برای اینکه انگلیسی شما طبیعی‌تر شود، باید بدانید کلمه **problem** معمولا با چه فعل‌ها و صفت‌هایی می‌آید. این ترکیب‌ها در مکالمه، ایمیل، محیط کار و آزمون‌هایی مثل آیلتس بسیار کاربردی هستند.

have a problem

مشکل داشتن

I **have a problem** with my internet connection.

با اتصال اینترنتی‌ام مشکل دارم.

face a problem

با مشکلی روبه‌رو شدن

Small businesses often **face** financial **problems**.

کسب‌وکارهای کوچک اغلب با مشکلات مالی روبه‌رو می‌شوند.

run into a problem

به مشکل خوردن

We **ran into a problem** while installing the software.

موقع نصب نرم‌افزار به مشکل خوردیم.

deal with a problem

با یک مشکل کنار آمدن / رسیدگی کردن به یک مشکل

She knows how to **deal with difficult problems**.

او بلد است چطور با مشکلات سخت کنار بیاید.

solve a problem

حل کردن مشکل

We need to **solve this problem** as soon as possible.

باید این مشکل را هرچه زودتر حل کنیم.

fix a problem

درست کردن / رفع کردن مشکل

Can you **fix the problem with** my phone?

می‌توانی مشکل گوشی‌ام را درست کنی؟

address a problem

رسیدگی کردن به مشکل، مخصوصاً در موقعیت‌های رسمی‌تر

The company must **address this problem** immediately.

شرکت باید فوراً به این مشکل رسیدگی کند.

make the problem worse

مشکل را بدتر کردن

Ignoring the issue will only **make the problem worse**.

نادیده گرفتن این مسئله فقط مشکل را بدتر می‌کند.

بیشتر بخوانید: اصطلاحات مربوط به شانس در انگلیسی

اصطلاحات رایج انگلیسی برای صحبت درباره مشکلات

در این بخش با چند اصطلاح پرکاربرد آشنا می‌شویم که نیتیوها برای صحبت درباره مشکل، دردسر و شرایط سخت استفاده می‌کنند.

be in trouble

در دردسر بودن

He's **in trouble** because he missed the deadline.

او به دردسر افتاده چون ددلاین را از دست داده است.

be in hot water

بدجوری به دردسر افتادن، معمولاً به خاطر اشتباه یا رفتار بد

She's **in hot water** after sending the wrong email to the client.

او بعد از فرستادن ایمیل اشتباه به مشتری، بدجوری به دردسر افتاده است.

be stuck

گیر کردن، جلو نرفتن

I'm **stuck on** this question.

روی این سوال گیر کرده‌ام.

be in a mess

وضعیت به هم ریخته‌ای داشتن

The project **is in a mess** right now.

پروژه الان حسابی به هم ریخته است.

hit a wall

به بن بست خوردن

I tried everything, but I've **hit a wall**.

همه چیز را امتحان کردم، اما به بن بست خورده‌ام.

a **tough nut to crack**

مشکل یا مسئله‌ای سخت برای حل کردن

This grammar point is a **tough nut to crack**.

این نکته گرامری واقعا سخت و پیچیده است.

a **catch-۲۲**

وضعیتی که هر راه حلش خودش یک مشکل ایجاد می‌کند

It's a **catch-۲۲**: I need experience to get a job, but I need a job to get experience.

وضعیت گره خورده ایست: برای گرفتن کار تجربه می‌خواهم، اما برای کسب تجربه باید کار داشته باشم.

بیشتر بخوانید: [کلمات و اصطلاحات مربوط به تلاش در انگلیسی](#)

اصطلاحات انگلیسی برای در دسر افتادن

گاهی می‌خواهیم بگوییم کسی «توی دردسر افتاده»، «گیر کرده» یا «وضعیتش خراب شده». این اصطلاحات برای چنین موقعیت‌هایی بسیار کاربردی‌اند.

get into trouble

به دردسر افتادن

Don't copy your friend's homework, or you'll **get into trouble**.

تکلیف دوستت را کپی نکن، وگرنه به دردسر می‌افتی.

be in a tight spot

در موقعیت سخت و گیر افتاده بودن

I'm in a tight spot and I really need your help.

در موقعیت سختی گیر کرده‌ام و واقعا به کمکت نیاز دارم.

be in a jam

توی هچل افتادن / در مضيقه بودن

I'm in a jam. Can I borrow your car for an hour?

توی هچل افتاده‌ام. می‌توانم یک ساعت ماشینت را قرض بگیرم؟

be in deep trouble

بدجوری توی دردسر بودن

If they find out, we'll be in deep trouble.

اگر بفهمند، بدجوری به دردسر می افتیم.

get yourself into a mess

خودت را گرفتار کردن

He got himself into a mess by lying to everyone.

او با دروغ گفتن به همه، خودش را گرفتار کرد.

بیشتر بخوانید: اصطلاحات زمان در انگلیسی

اصطلاحات انگلیسی برای بدتر شدن اوضاع

گاهی مشکل فقط وجود ندارد؛ بلکه اوضاع کم کم بدتر می شود. برای این موقعیت ها می توانید از عبارت های زیر استفاده کنید.

go wrong

خراب شدن / درست پیش نرفتن

Something **went wrong** with the payment.

یک چیزی در پرداخت اشتباه پیش رفت.

fall apart

از هم پاشیدن / کاملاً خراب شدن

Their plan **fell apart** at the last minute.

برنامه شان در لحظه آخر از هم پاشید.

get out of hand

از کنترل خارج شدن

The situation **got out of hand** very quickly.

وضعیت خیلی سریع از کنترل خارج شد.

go from bad to worse

از بد به بدتر رفتن (بدتر شدن وضعی که بد است)

After he lost his job, things **went from bad to worse**.

بعد از اینکه کارش را از دست داد، اوضاع از بد به بدتر تنزل یافت.

make matters worse

بدتر از آن / اوضاع را بدتر کردن

To **make matters worse**, my phone died.

بدتر از آن، شارژ گوشی ام تمام شد.

add fuel to the fire

آتش بیار معرکه شدن / اوضاع را بدتر کردن

His angry comments only **added fuel to the fire**.

حرف های عصبانی اش فقط اوضاع را بدتر کرد.

بیشتر بخوانید: اصطلاحات خوشحالی و ناراحتی به انگلیسی

اصطلاحات انگلیسی برای حل کردن مشکل

حالا بیایید چند عبارت کاربردی برای حل کردن، مدیریت کردن یا ریشه یابی مشکل یاد بگیریم.

sort out a problem

حل و فصل کردن مشکل

We need to **sort out this problem** before Monday.

باید این مشکل را قبل از دوشنبه حل و فصل کنیم.

figure out the problem

فهمیدن مشکل / متوجه شدن مشکل از کجاست

I **can't figure out the problem** with this file.

نمی‌توانم بفهمم مشکل این فایل از کجاست.

get to the bottom of it

ته و توی قضیه را درآوردن

We need to **get to the bottom of it**.

باید ته و توی قضیه را دریاوریم.

find a solution

راه حل پیدا کردن

I'm sure we can **find a solution**.

مطمئنم می‌توانیم یک راه حل پیدا کنیم.

work something out

راه حلی پیدا کردن / مسئله‌ای را حل کردن

Don't worry. We'll **work something out**.

نگران نباش. یک راهی پیدا می‌کنیم.

get back on track

دوباره به مسیر درست برگشتن

After a difficult month, we're finally **back on track**.

بعد از یک ماه سخت، بالاخره دوباره به مسیر درست برگشته‌ایم.

بیشتر بخوانید: اصطلاحات عصبانیت به انگلیسی

جملات کاربردی درباره مشکلات در انگلیسی

در این بخش چند جمله واقعی و پرکاربرد می‌بینید که می‌توانید در مکالمه روزمره، محیط کار، سفر، کلاس زبان یا موقعیت‌های آنلاین استفاده کنید.

There's something wrong with my phone.

یک مشکلی در گوشی‌ام وجود دارد.

I'm having trouble logging in.

برای وارد شدن به حسابم مشکل دارم.

The website isn't loading.

سایت بالا نمی‌آید.

My internet keeps disconnecting.

اینترنتم مدام قطع می‌شود.

I don't know what went wrong.

نمی‌دانم چه چیزی اشتباه پیش رفت.

This issue keeps happening.

این مشکل مدام تکرار می‌شود.

I need help fixing this.

برای درست کردن این به کمک نیاز دارم.

Can you take a look at this?

می‌توانی یک نگاهی به این بیندازی؟

I'm worried about the result.

نگران نتیجه هستم.

The problem is more serious than I thought.

مشکل جدی‌تر از چیزی است که فکر می‌کردم.

We should deal with this now.

باید همین الان به این موضوع رسیدگی کنیم.

Let's not make the problem worse.

بیا مشکل را بدتر نکنیم.

I think we're missing something.

فکر کنم داریم یک چیزی را نادیده می‌گیریم.

It's not a big deal. We can fix it.

مسئله بزرگی نیست. می‌توانیم درستش کنیم.

Don't worry. We'll figure it out.

نگران نباش. یک راهی برایش پیدا می‌کنیم.

جمع‌بندی

برای صحبت درباره مشکلات در انگلیسی، فقط دانستن کلمه **problem** کافی نیست. در موقعیت‌های مختلف باید بتوانید از کلماتی مثل **issue, trouble, difficulty, concern** و اصطلاحاتی مثل **be in trouble, run into a problem, get out of hand, sort out a problem** استفاده کنید.

هرچقدر این عبارت‌ها را در جمله‌های واقعی یاد بگیرید، موقع صحبت کردن کمتر ترجمه‌ی مستقیم از فارسی انجام می‌دهید و انگلیسی شما طبیعی‌تر شنیده می‌شود. بهترین روش این است که به جای حفظ کردن کلمات تکی، آن‌ها را همراه با جمله و موقعیت یاد بگیرید.

سوالات متداول

مشکلات به انگلیسی چی می‌شود؟

رایج‌ترین معادل مشکلات در انگلیسی **problems** است، اما بسته به موقعیت می‌توان از **issues, troubles, difficulties** هم استفاده کرد.

فرق problem و issue چیست؟

Problem عمومی‌تر است، اما **issue** معمولاً رسمی‌تر است و برای مسئله‌ای به کار می‌رود که نیاز به بررسی یا رسیدگی دارد.

مشکل داشتن به انگلیسی چی می‌شود؟

برای گفتن مشکل داشتن می‌توان گفت: **have a problem, have trouble with** یا **be struggling with**.

حل کردن مشکل به انگلیسی چی می‌شود؟

رایج‌ترین عبارت‌ها برای حل کردن مشکل در انگلیسی **sort out a problem** و **solve a problem, fix a problem** هستند.